

هدیه به آستان ایران زمین، میهن سربلندم

در این بخش من از چگونگی آشنایی با خطوط میخی و مهر مورد گفتگو آغاز می کنم.

داستان این گونه آغاز شد که ۳ سال پیش من نخستین بار در کتاب تاریخ ایران نوشته ی ژنرال سرپرسی سلیکس در برگه ی ۱۲۵ در آغاز یک بخش (

فصل) از کتاب نمایی (طرحی) از یک مهر باستانی را دیدم و آن را در برگه ای برای خود کشیده و نگه داشتم.

زیر این نما نوشته شده بود " یک سوار مّدی (مادی) از کتاب کلت ومیترا"

من در آن زمان هنوز اندوخته ای چندانی از زبان های باستانی نداشته و چون تنها سر

چشمه ی من کتابخانه ای کوچکی در نزدیکی خانه ی ما بود به ناچار بایست همه ی

کتاب هایی که در این کتابخانه دربارہ ی ایران باستان بود را واری می کردم تا شاید

در هر کدام ردپایی از گذشته ی ایرانم بیابم.

چند سال کار من همین بود و بیش از ۸۰ کتاب که درباره ایران باستان بود را از

دیدهای گوناگون واری کرده و مطالب جالبی را یافته‌م. (گاه یک کتاب را ده ها بار

بررسی می کردم.)

در این کتاب هم در آغاز هر بخش نمایی وابسته به نوشتار آورده بود ولی بسیار آشکار

بود که این کتاب بسیار قدیمی (نوشته ی کتاب از یک اروپایی ایران دوست در سده

های گذشته بود که شاید چندان نوشته هایش به روز نبود) و سرچشمه ای در خور و

مناسب نبود.

اما نماهای این کتاب در آن زمان برای من ارزش زیادی داشت چون یکی از کتاب های

نمادار در دسترسم بود.

پیش از این کتاب، درباره ی مهر کورش از انشان (همان یدا در پارسی باستان) پدر

بزرگ کورش بزرگ) و مهر شهبانو ارتاپاؤ (به نوشته ی ماری کخ ارتبمه که البته اشتباه

است، در گفتار گل نوشته ی شهبانوی پارسه به آن پرداخته ام.) چیزهایی خوانده بودم

و می دانستم این دو به هم خیلی شبیه است و نمایی نه چندان خوب از مهر کورش را در دست داشتم البته بدون برگردان نوشته ی مهر.

زمانی دراز گذشت (۳ سال) و من از زبان خوزی (ایلامی) دانسته هایی اندوخته و هر روز بیشتر با این زبان آشنا می شدم.

(در همین جا بایسته است که یادآوری کنم یکی دیگر از گارهایی که اروپاییان گرمی!!

در مورد تاریخ و فرهنگ ایران انجام داده اند این است که فرهنگ بسیار شکوفایی که

در هزاره های پیش از گاهشماری ترسایی در شوش وجود داشت که تا پس از اسلام

هم ردپای آن هست، را برپایه ی کتاب تورات کتاب مقدس یهود و زبان سامی ها عیلام

نام نهادند و زبان این مردمان را نیز عیلامی نامیدند - این نام را این روزها بر پایه ی

زبان های آریایی ایلامی می نویسند - ولی نخست اینکه ما ایرانیان هیچ دلیلی برای

پیروی از آنها نداریم و همچنین این درحالی است که در نوشته های مورخ های اسلامی

ما از زبانی متفاوت از پارسی و عربی در همان منطقه ی شوش که با نام خوزی نامیده

شده آشناییم. و از سویی دیگر حتا امروزه آن ناحیه خوزستان - سرزمین خوزی ها -

نامیده می شود.

و از همه مهمتر این ناحیه در سنگ نوشته های هخامنشی " اووجه یا هووجه " نامیده می شود که همان "هوژ یا خوز" را می رساند پس زبان و فرهنگ این مردم را از این پس خوزی می نامم .)

نخستین منبعی که از زبان خوزی داشتم کتابی دربرگیرنده ی کتیبه های چغازنبیل با برگردان و توضیحی مناسب بود و آن زمان این کتاب برای من خیلی مبهم بود و ضمنا مهم برای من نوشته های هخامنشی بود نه دوران های دیگر. پس با کوششی شبانه روزی سعی در مقایسه این نوشته ها با سنگ نوشته های هخامنشی کردم و این گام بلند من برای آشنایی با زبان خوزی(ایلامی) هخامنشی بود(۱ سال طول کشید) و در این مدت تمام ۱۵۰ و چند نشانه ی این زبان را فرا گرفتم .

در این مدت من تنها توانسته بودم ۲ بار از کتابخانه ی بزرگ آستان قدس استفاده کنم که روی هم ۴ روز و نزدیک به ۶۰ ساعت در این کتابخانه بسر بردم ولی این کتابخانه هم چندان در این باره کتاب نداشت و آنگونه که می پنداشتم نبود.

ولی با این وجود از این سفر من توانستم سر چشمه های خوبی را به همراه بیاورم. و در این میان برگردان فارسی نو مهر کورش و نمایی نسبتا خوب را بدست آورده بودم

(ولی در آن زمان من به دنبال هر چیزی بودم درباره دوران هخامنشی و زبان های میخی، پس نمی توانستم با زمان کمی که داشتم فقط به دنبال این مهر یا یک چیز خاص باشم پس به همین بسنده کردم.)

تا روزی خواستم این مهر کورش را بازخوانی کنم و این مرا رنج می داد که روی این مهر چه نوشته است (البته برگران پارسی آن که: "کورش از انشان پسر چیش پیش" را می دانستم ولی می خواستم واک واک(حرف حرف) آن را به خوزی بخوانم(نوشته ی

این مهر را خوانده و اکنون در بخش فرتور خانه ی این تارنما برای دوستان گذاشته ام.)

من در آغاز توانستم با نمایی که داشتم تقریباً این مهر را بخوانم اما چند واک برای من بسیار نامفهوم بود (چونکه چند واک به گونه ای نا آشنا نوشته شده است که تنها با

توجه به بافت زبانی و مقایسه با خوزی میانه و باستان(نوشته های چغازنبیل و هفت تپه و...) و با حدس قابل خواندن شده است.)

و این جریان ادامه داشت تا دوباره به آن مهری که در بالا گفتم برخورد کردم و نمی

دانستم که این مهر کدام مهر است و از آن کیست؟

چون تا آن زمان وحتا تا کنون در هیچ کتاب دیگری اشاره ای به این مهر را ندیده ام.

ضمنا نکته ی پرسش برانگیز این بود که در این تنها سرچشمه نوشته شده بود " سوار

مادی " و از سویی می دانستم که از ماد ها جز اشیای کمی چیزی در دست نیست و از

این قوم هیچ نوشتار یا سند کتبی ای در دست نیست پس این مهر چه بود؟؟ چرا

کسی از آن یاد نکرده بود؟ و چرا سند کتبی از قوم ماد شمرده نشده بود؟ حال آنکه در

این کتاب قدیمی چنین جمله ای آمده بود و آن را از قوم ماد می دانست؟ پس راه حل

چه بود؟ چطور این مشکل را باید برای خود حل می کردم؟

سرانجام به دلیل های زیر آن را مهر هخامنشی کورش دانستم:

نخست اینکه هر دو مهر نوشته ای به خوزی (ایلامی) داشته و آن هم در ۶ خط.

هر دو مهر جنگ یک سوار و حمله ای در کار بود و بسیار به هم شبیه بود.

در متن هر دو در خط های میانی نشانه ی DUMU آمده بود که به چم پسر است و

مشخص بود متن هر دو مهر X " پسر " y است و شباهتهای واکی دیگر و کادر دور

نوشته ی هر دو یکی بود.

و از طرفی به مهر هخامنشی در منابع زیادی اشاره شده بود ولی از این مهر هیچ ردپایی نبود.

و کتابی که این مهر آمده بود نیز قابل اطمینان نبود. (در کتاب های کهن و سفرنامه ها بارها دیده می شود که یک نگاره یا ... را بسیار گوناگون می کشند یا وصف می کنند پس شاید این هم یکی از آنها بود).

...

من این دو را یکی دانستم ولی برای من متن این دو مهر هنوز روشن نبود و هنوز مشکل کامل حل نشده بود.

۲ سال دیگر گذشت و این بار با اندوخته ای بیشتر از زبان خوزی و بابلی به سراغ این دو مهر رفتم. (ابتدای سال کنونی)

من تا این دو سال گذشته دسترسی به رایانه و اینترنت نداشتم و با فراهم شدن این امکان کوشش کردم تا دانسته های ۵ ساله ی خود را با دانش روز یکی کنم ولی باز نا امید می شدم چون در اینترنت هم چندان درباره ی خط های بابلی و خوزی هخامنشی

اطلاعاتی نیست و باید باز همان رویه ی گذشته را در پیش می گرفتم و با کوشش

بسیار به دنبال ردپاها می گشتم .

در همان چند روزی که داشتم روی این دو مهر کار می کردم از بخشایش های ایزدی

راهی پیش پایم گذاشته شد و به سرچشمه ای باور نکردنی دست پیدا کردم و آن

رونوشته های بسیار خوبی از ویرایش (نسخه) خوزی سنگ نوشته ی بیستون (جایگاه

خدا) است که اکنون هم کمتر کسی به آن دسترسی دارد و چندین سنگ نوشته ی

خوزی، که در این میان نوشته ی مهر کورش نیز بود که آن دو واک ناخوانا و علامتی

که خوانده می شد ولی بی مفهوم بود را روشن کرد.

(در این مدت چندین سال بارها از نبود سرچشمه های بایسته آن چنان نا امید می

گشتم که می خواستم به طور کامل این پژوهش ها را کنار بگذارم ولی درست در

آخرین لحظه نور امیدی تابیده شده و از بخشایش های ایزدی راه به پیش می بردم.)

با روشن شدن کامل نوشته ی مهر کورش کوشش کردم آن مهر دیگر را هم بخوانم ولی

این بار می دانستم که به راستی این دو با وجود همه ی شباهت ها یکی نیستند ولی

هنوز یک مسئله باقی بود که چرا در آن کتاب نوشته شده بود سوار مادی!!

پس یک حدس دیگر که در این مدت نیز داشتم و آن مهر ارته پاو بود که از آن هیچ

نشانی نداشتم فقط می دانستم بسیار به مهر کورش انشان شبیه است و بس!

پس حدس دیگرم را کوشش کردم بیشتر بررسی کنم تا اینکه باز از بخشایش خداوندی

نمایی تنها از بخش سواران این مهر بدست آوردم (که البته الان می دانم که این مهر

اصلا نوشته ای ندارد).

از این جا اشتباه بودن این حدس آشکار شد.

پس براستی آن مهر چه بود؟؟!!

چرا هیچ ردپایی از آن نبود؟؟!!

به ناچار آن را رها کردم و به دنبال گل نوشته های جدیدی رفتم که در ابتدای همین

سال به شکل باور نکردنی ای بدست آوردم.

پس در برابر این سر چشمه ی جدید که تاکنون تنها آن را دورادور حس کرده بودم

دیگر این مهر ارزشی نداشت و ۶ ماه گذشته را در این گل نوشته ها به سر بردم و باز

مطالبی که در این باره داشتم و تعداد کمی گل نوشته را که در این ۶-۷ سال بدست

آورده بودم را روی هم به زیر بررسی شبانه روزی کشیدم (شاید باور نکنید ولی با وجود

درس های دانشگاهی بیش از ۱۰ ساعت در روز روی این گل نوشته ها کار کرده و تمام وقت آزادم را گرفته بود و در تابستان هم این زمان به بیش از ۱۵ ساعت در روز افزایش یافته بود ولی خسته نمی شدم و همه چیزم این گل نوشته ها شده بود (.)

و این روند تا ۲ ماه پیش ادامه داشت ولی در این مدت به بازسازی همه ی کتیبه ها و جنبه های دیگر ایران باستان هم می پرداختم از جمله شهر سوخته و سیلک و....

اما دیروز آدینه ۲۵ آذر ماه یک نور جدید تابیده شد و راز این مهر گشوده شد ولی

هنوز مشکلی بود که از امروز از بامداد تا کنون که بعد از ظهر است من دارم روی این مهر کار می کنم.

که نتایج در ادامه می آید:

این مهر را جزو میراث ایران در موزه ی بریتانیا دیدم و شرحی که بر این مهر در سایت

این موزه آمده که من را قانع نمی کند، دقیقا به گونه ی زیر است:

Chalcedony cylinder seal

Neo-Elamite, about 625-500 BC

This grey-blue chalcedony seal, which shows the traditional Near Eastern scene of conflict with a lion, is inscribed in cuneiform with the name of the owner: 'Akka, son of Piraatashna'.

It dates to the so-called Neo-Elamite period.

این مهر عقیق خاکستری-آبی رنگ که نما و منظره ی سنتی میان رودانی را از ستیز با

شیر نشان می دهد

که به خط میخی خوزی (ایلامی) بر روی آن نام مالک مهر نقش بسته است:

آکا پسر پیرااشنا

آن را از دوره ی ایلامی نو می داند.

اما یک مشکل هست و آن اینکه چهار نشان در این مهر خوانده نشده است.

و اینکه آن جمله ی سوار مادی من را به یک مطلب جدید رهنمون کرد و در آن به

جستجو پرداختم و توانستم به نتایج جالب زیر برسم:

با توجه به فرتور بسیار خوب این مهر، نوشته را می شود به این شکل خواند:

(1) v.a-a-na- (2) ak-ka (3) DUMU pir- (4) a-a- (5) ti-iš- (6) na

که این را در زبان خوزی می شود به شکل زیر خوانند:

v.aanaka šak piraatiš.na

که واژه دوم همان DUMU سومری برابر با šak خوزی و به چم پسر است.

اما دو نام سرنوشت ساز:

در مقاله بریتانیا همان طور که گذشت بدون هیچ دلیلی ۴ نشانه ی نخستین نام

نخست خوانده نشده است

و آخرین نشانه ی متن، بخشی از نام دوم خوانده شده است که این اشتباه است.

نشانه ی -na پایانی نشانی است که نشان دهنده ی حالت وابستگی (حالت اضافی) در

زبان خوزی (ایلامی) است که اگر در این زبان جستجو کنیم به آن بر می خوریم.

برای مثال من نوشته ی روی مهر کورش را که در پیش از آن سخن گفتم می آورم:

ku-raš h.an-za-an-ir-ra DUMU še-iš-be-iš-na

که این نوشته در ۶ خط است و به صورت زیر در زبان خوزی خوانده می شود:

Kuraš h.Anzan.ira šak Šešbeš.na

که با توجه به سایر سنگ نوشته ها مشخص است که نام آخر همان Čišpiš نیای

کورش و داریوش بزرگ است.

توجه شود که نقطه ای که در نام های انزان و چیش پیش در میان واژه می بینید به

این نگر است که نشانه های بعد از نقطه بخشی از نام نیستند و نشان دهنده ی پسوند

یا شناسه و... می باشد .

من برای درک بهتر، این نوشته را براساس سایر سنگ نوشته ها و دستور زبان پارسی

باستان آن را به پارسی باستان بازسازی کرده ام:

Kuruš : hačā : Yadā.yā : Čišpāiš : puça

همان طور که می بینید چون خواستیم وابستگی کورش را به پدرش برسانیم از حالت

وابستگی (اضافی) این نام استفاده شده است Čišpāiš : و می بینیم که در پایان این نام

در نوشته خوزی -na آمده است که همان نشان وابستگی است:

حالت وابستگی در اسامی پارسی باستان با اضافه شدن بخش -hya در پایان نام انجام

می پذیرد جز در بعضی نام ها مانند داریوش و چیش پیش و کورش که جالب اینکه نام

داریوش به هر دو گونه باقی مانده است:

Dārayavahauš or Dārayavaušahya

Kurauš : (حالت نهادی این نام است) kuruš)

Čišpāiš

با این توضیح می بینیم که باز اروپاییان اشتباه کردند اما این بار به عمد و با مقصودی خاص.

(زیرا در این صورت این نام به نام های میان رودانی بیشتر شبیه می شود)

همان طور که در سایر سنگ نوشته ها مشخص است نشان v. در زبان خوزی که با نشانی عمودی دیده می شود پیش از اسامی مردان ظاهر می شود و همه جا نشان می دهد نام بعدی نام یک مرد است.

پس در این جا می بینیم که این نشان در ابتدای خط نخست می خواهد بما بگوید نام بعدی یک شخص خاص است.

حالا رو چه حسابی این نشان و سه نشان بعدی را نخوانده اند، نمی دانم!!!

این که نشان مشخص کننده ی انسان در ابتدا آمده هر گونه حدسی درباره ی اینکه ممکن است واژه نخست متن چیز دیگری باشد را رد می کند و نشان می دهد که نام نه تنها Akka نیست که

v.Aanaka : v.a-a-na-ak-ka خوانده می شود و این نام اگر چه بخش نخست

آن مبهم است ولی بخش دوم کاملا به وضوح در برگیرنده ی واژه ی هخامنشی haxā

می باشد که بخش نخست نام سلسله ی هخامنشی می باشد:

Haxāmanišiya : haxā-maniš-iya که در ویرایش خوزی سنگ نوشته های

هخامنشی به گونه ی:

Ha-ak-ka-man-ni-ši-ya آمده است. پس می بینیم که

(El. haka : ha-ak-ka : Haxā (op.) خوزی): به چم دوست است.

در زبان اوستا و سنسکریت هندی (با دگرگونی "ه" به "س" به گونه ی saxā آمده

است.) به همین گونه و همین معنی است.

اما اینکه نشان ha- از ابتدا حذف شده نمونه های زیادی در گل نوشته های خوزی

پارسه داریم که نشان دهنده درستی این برداشت هستند.

برای مثال در گل نوشته ی PF 1853 نامی پارسی که در ابتدای گل نوشته آمده:

(: Ak-ka-a-ya : haxāya این را ماری کخ خوانده است.

من این را اینگونه می خوانم که در جای خود خواهم گفت که درستتر است :

haxāiya

به هر حال فراموش نکنید که چیزی که پنهان شده چیز دیگری است که خواهم گفت

و اگر نه همه در درستی این تبدیل شکی ندارند.

اما برای اثبات بیشتر این مطلب باید به نام بعدی رجوع کرد که کاملاً مشخص است

آریایی است و درستی این که نام نخست نیز ایرانی است را تایید می کند (مگر می

شود پدری ایرانی باشد و پسرش غیر ایرانی!!!)

نام دوم را باید بگوییم که نه تنها ایرانی و آریایی است که خوشبختانه (و به شور بختی

اروپاییان ...) این یک نام مادی است:

برای توضیح بیشتر و مقایسه، نام آریایی یک شخص مادی را که در نوشته های

داریوش شاه در بیستون آمده مثال می آورم:

این نام یکی از شورشیان بر علیه داریوش است که در بیستون نقش شده و همان است

که در نگاره ی بیستون روی لباسش نوشته دارد.

F-r-v-r-t-i-š : Faravartiš (OP.) : pir-ru-mar-ti-iš : Pirumartiš (El.)

:pa-ar-mar-ti-iš : Parmartiš (Bab.)

این نام را بدبختانه این اروپاییان به حساب دانشمند، باز بد می خوانند در حالی که این

نام سه زبانه کاملاً مشخص است که چطور باید خوانده شود (به بعد نگاه کنید):

آنها می خوانند Fravartiš: که البته برای خود دلایلی می آورند ولی باید از آنها

پرسید که پس واکه a چه شده؟؟؟ در صورتی که در هر سه زبان آمده است (i) در

خوزی می تواند جایگزین a شود).

اما نام دوم در این مَهر نوشته:

Pir-a-a-ti-iš : P/Far-a/i/y-a/i/y-t/di-iš/s

با توجه به نام های زیادی می دانیم که در خط خوزی نشان a گاه i یا u یا همان a خوانده می شود.

اما خود i گاه نشان دهنده ی (i ای) یا (" e | که معمولا آن را از حالت پیش جدا نمی کنند) و یا جایگزین (y ی) می شود که گاه حتا به جای (yē یا هم می نشیند که باز هم مثال های زیادی آن را تایید می کنند و از جمله نام داریوش شاه که نشان ia برابر با ya می خوانند و این از طریق زبان پارسی باستان اثبات می شود.

همان طور که در گفتار پیشین گفته شد واکه های "ت و د" یا "ب و پ" یا "ک و خ و گ" و "س و ش" (زبان خوزی اصلا "خ" ندارد و آن را با "ک" نشان می دهند، البته اگر بشود به این دانشمندان اروپایی در این باره اعتماد کرد!!!) در خط خوزی جداپذیر نیستند و به جای هم می نشینند و البته در خط بابلی هم اینگونه است.

پس اسم به گونه ای که آمده با چند تلفظ خوانده می شود.

اما سه گونه خواندن را با توجه به ریشه های شناخته شده، در این جا یاد میکنم:

Far-i-a-ti-iš : Fariatiš : Faryatiš : Farya-tiš

Fara-yaziš یا Far-i-a-di-iš : Faryadiš : Far(a)yādiš : Fara-yādiš

یا Par-a-a-di-is : Par-a-a-dais/z : Paradaiz : Paraday(a)z

Paradayas

(همان گونه که در پایین می آید در زبان خوزی e و یا در این جا i می تواند جایگزین

āi در پارسی باستان شوند).

که البته هر سه می تواند درست باشد.

نخستین واژه گونه ی مادی است.(البته اگر اروپاییان درست گفته باشند!!! نگاه کنید به

پایین).

دومی به دو گونه خوانده می شود که گونه ی نخست به پارسی باستان نزدیک است و

گونه ی دوم به مادی که البته نیاز به توضیح دارد که باز هم به پایین نگاه کنید .

سومین گونه ی خواندن که یادآور واژه ی پارسی پردیس است که باز هم گونه ی مادی

واژه است، که در پایین ریشه شناسی این واژه را بیان می کنم. که بسیار درست می نمایاند.

(البته باز به یک مشکل دیگر در تفسیر اروپاییان اشاره باید کرد و آن جدا کردن بعضی از نام ها و واژگان پارسی باستان به عنوان واژگان مادی است که البته در گفتارهای بعدی به این موضوع و دیگر دروغ گفته های اروپاییان برای مقاصد نادرستان اشاره خواهیم کرد از جمله بکار بردن اصطلاح زبان مجهول و نامعلوم آرامی !! به جای زبان و

خط آریایی که داریوش آشکارا و به روشنی در بند ۷۰ کتیبه ی بیستون می گوید : " این نوشته را به خواست اهورامزدا ساختم که به آریایی بود " و فرضیه نادرست مهاجرت آریایی ها که دکتر جهانشاه درخشانی از این راز پرده برداشتند و آیه ی قرآن پنداشتن، نوشته های دروغ گوی بزرگ تاریخ، هرودوت که ایرانی دانشمند روانشاد

دکتر امیر مهدی بدیع از این راز پرده برداشتند، هرودوت همان است که او را به پیروی از اروپاییان سال هاست که پدر تاریخ می نامیم!!!

در واقع دو زبان پارسی باستان و مادی دو لهجه از یک زبان است درست مانند لهجه

های یزدی و اصفهانی

و نه دو گویش جدا مانند گیلکی و بلوچی).

ریشه شناسی واژه ها:

ریشه ی *yād* در زبان های آریایی کاملاً اثبات شده است و همان است که امروز هم

می گوئیم : یاد

در زبان پارسی باستان *yad* و در زبان اوستایی *yaz* گویند به چم پرستیدن و

ستاییدن که در واژگان بیشماری باقی است :

در یسنای *yasna* اوستایی که از همین واژه به پارسی نو واژه ی " جشن " وارد شده است.

از نام های پارسی باستان باید به نام ماه هفتم اشاره کرد *bāga-yadiš* : که بخش

دوم همان بخش دوم نام مورد اشاره است.

این که من در یکی از خوانش ها *yaziš* نوشته ام اگر چه کمتر نمایان است ولی نمونه

های بسیاری هست که *d* در پارسی باستان به *Z* در اوستایی و اشکانی و مادی (باز به

گفته ی همین اروپاییان) تبدیل می شود یا بهتر بگوئیم *d* در زبان های ایرانی جنوبی

به Z در زبان های شمالی (اشکانی و اوستایی و مادی) دگرگون می شود مانند واژگان

دست، دریا، زر، و... (برای آگاهی بیشتر به کتاب ارزشمند "یادداشت های گاتها" از

استاد پورداود نگری داشته باشید).

و در این جا این نام با خط خوزی و با تلفظ پارسی باستان نوشته شده که می شود آن

را به تلفظ مادی اش برگرداند.

Fara نیز در زبان های آریایی بسیار آمده و پیشوندی است که در اوستا -Fra آمده و

یکی از دلایل خواندن نام فرورتیش که اشاره شد بوسیله ی اروپاییان به گونه ی

Fravartiš همین است که جای بحث دارد.

این واژه در همین نام فرورتیش هم آمده.

اما آخرین نگارش که بسیار درست به نگر می رسد(هم با نویسار خوزی جور است و هم

با تلفظ این واژه که خوشبختانه در سنگ نوشته های هخامنشی بجا مانده) و در همین

راستا واژه ای در گل نوشته های پارسه هم هست که می آورم.

در سنگ نوشته ها این واژه به گونه ی paradayadam آمده که گونه ی

رای(مفعولی صریح که دکتر آبتین ساسانفر به گونه پارسی رای بکار برده اند. با سپاس

از ایشان) از Paradayada می باشد.

این واژه را به خطا در کتاب "از زبان داریوش" پروفسور ماری کخ به شکل

paradaiza می آورند و آن را گونه ی پارسی باستان می دانند!! که در حقیقت این

گونه ی ایرانی باستانی است که با استفاده از زبان های هم ریشه بازسازی شده است.

بازم بوسیله ی همین اروپاییان!

این واژه در یونانی پارادایس شده است و اکنون نام شهری در اروپاست!!

این واژه به چم بهشت و باغ های پیرامون دار (حصار دار) است.

اکنون کوشش می کنم آن را به گونه ی مادی! یا اوستایی بازسازی کنم:

Paradayada : (d-z) : Paradayaza* (Av. or Ma.)

خوب بر گردیم به نام خودمان:

همان گونه که پیش از این گفتم \bar{a} در خوزی می تواند نشاد دهنده ی y در زبان های

آریایی (اوستایی و مادی و پارسی باستان و...) باشد پس داریم:

Par-a-a-di-is : Paradaiz : Paradayz or Paraday(a)z

که البته به یاد داشته باشید این یک نام شخص است و لزومی ندارد که حتما مثل واژه

ی بکار برده در یک زبان باشد، که این خود آشکار است.

پس از این نام شاید واکه ی پایانی "آ" "a" چون که نام خاص است، افتاده است و یا اینکه در زبان خوزی افتاده و در اصل نام، بوده که باز هم نمونه ی زیادی از این نوع در زبان خوزی یافته می شود و از طرفی شاید واکه ی پایانی، "س" "s" هم خواند شود که ایرادی ندارد و این دگرگونی به دلیل یکسانی این دو واک از لحاظ زبانی و تلفظ امکان پذیر است.

پس این نام به دو گونه ی زیر خوانده می شود:

Paradayaz یا : Paradayas پردَیس

این همان واژه ای است که در زبان پارسی نو به گونه ی پردیس و در زبان یونانی به گونه ی پارادایس داریم.

نام فردوسی سرودگوی و حماسه سرای بزرگ بایستی با این نام یکسان باشد .

در گل نوشته های پارسه واژه ای به گونه ی partetaš داریم که همان دانشمندان آن را با همین واژه پردیس یکی می دانند که البته من دلایل آنان را نمی دانم ولی من هم

با آنان موافقم چون با قواعد زبان خوزی جور است : (البته این قواعد را آنان به من

نگفته اند بلکه با بررسی زیاد واژگان دو زبان به آنها رسیده ام و در درستی آنها شک

ندارم.)

Partetaš : Par-te-taš : par(a)-dai-daš/s : Paraday(a)daš/s

(در زبان خوزی بسیار در اسامی داریم که واکه e در خوزی نشانگر ai در پارسی

باستان هست و این کاملا درست است.)

همان گونه که می بینید این واژه هم درستی نام خوانده شده را تایید می کند.

ضمنا نمای جنگ روی مهر نیز کاملا پارسی یا مادی است و بسیار شبیه مهر های

هخامنشی روی گل نوشته های پارسه است. بویژه نقش شیر بسیار نگرگیر است.) و

همان گونه که در ادامه می گویم مادها با پارس ها چندان فرق نمی کنند.)

و از آنجا که مادی ها کاملا برابر با پارسی ها در دربار داریوش بوده اند و هیچ تفاوتی

بین آنها نیست و این از نگاره های پارسه کاملا مشخص است (سربازان مادی و پارسی

!! در موقعیت های یکسان حضور دارند.) پس در این که چرا بسیاری از نامهای گل

نوشته ها یا نگاره های روی گل نوشته ها مادی است جای تعجب نیست.(تازه اگر

بخواهیم حرف های دانشمندان غربی را بپذیریم و گر نه به نگر من و با دلایلی که بعد

ها خواهیم آورد این دو قوم از هم جدایی پذیر نیستند، نمونه اش اینکه چطور آژی

دهاک قبول می کند که دخترش را به یک پارسی دهد؟ و آیا زن و شوهر (ماندانا و

کمبوجیه پدر و مادر کورش بزرگ) با هم از طریق مترجم صحبت می کرده اند؟؟؟)

همان تذکر بجای دکتر داریوش اکبر زاده))

از سویی، بسیاری از اشخاص پارسی لباس مادی به تن دارند و بر عکس و نمونه اش

لباس " فرنه که " عموی داریوش و بزرگترین مقام پارس پس از داریوش شاه است که

لباسش مادی است. اینکه در نگاره ی بارعام در جلوی داریوش شاه " فرنه که "

ایستاده است درست است و دراین باره توضیحات کتاب از زبان داریوش درباره ی چوب

دستی(عصا)فرنه که و دیگر دلایل بسنده است.

(ما همه شنیده ایم لباس مادی و پارسی و این هم از همان تفسیر های نادرست

اروپاییان هست و آن هم برای درست نشان دادن سخنان هرودوت دروغ گوی تاریخ و

دیگر دروغ پردازان یونانی. (البته خود همین نویسندگان یونانی هم نوشته اند که کورش

پس از گرفتن شاهنشاهی ماد، پس از این که مشاهده کرد لباس مادی ها راحتتر و

کاربردی تر است آن را بجای لباس پارسی برگزید و این هم از آن دروغ هاست !!!

نخست اینکه به نوشته ی همین یونانیان کورش هم پارسی است وهم مادی و از همان

ابتدا این کار را می توانست انجام دهد و از سویی پارس ها و مادها با هم نا آشنا و

غریب نبودند و در آن زمان که بنده ی مادها بودند به جا تر بود که لباس اربابان مادی

را برگزینند تا اینکه بر آنها پیروز شوند و سپس لباس کشور مغلوب و زیر دستان خود

را بپوشند!!! و دوم اینکه زمانی که یونانی ها صد ها سال تفاوتی بین ماد و پارس نمی

گذاشتند و هر دو را ماد می خواندند و هخامنشیان و دولت ایران تا مدت ها به نام ماد

شناخته می شد چطور می توانیم بپذیریم که یونانیان بین لباس مادها و پارس ها تفاوت

بگذارند(زمانی که بین خود این دو قوم تفاوت نمی گذارند چطور بین لباس آنها تفاوت

می گذارند.!).

(توجه به این نکته لازم است که من در همه ی این گفتار براساس نگر اروپاییان پیش

رفتم چون که نگر بیشتر دانشمندان است سپس هر کدام که نادرست بوده با دلیل رد

کردم)

اما نگر من در این باره:

به نگر من و با توجه به دلایلی که آورده شد و در گفتاری جدا هم خواهد آمد ماد ها و

پارس ها دو قوم جدایند ولی نه آنچنان که اروپاییان می خواهند بما بقبولانند آنها

کاملا با فرهنگی مشابه و دولتی مشابه بودند و خط آنها هم یکی بود(در این باره دلایلی

کامل در گفتار های بعد خواهد آمد ولی فقط به یک دلیل اشاره می کنم: درسنگ

نوشته ی بیستون همه جا ماد و پارس در کنار هم نام برده شده و از دیگر سرزمین ها

جدا گشته اند " پارس و ماد و دیگر سرزمینها..." " نبود مردی، نه پارسی، نه مادی، نه

از خاندان من، نه کسی که ... " پس چنانچه آنها دارای خط دیگری یا زبان دیگری بوده

و یا خط و زبان پارسی باستان را نمی فهمیدند و نمیتوانستند بخوانند بایستی لااقل

یکی از نسخه های سنگ نوشته ی بیستون به این زبان و خط مادی نوشته می شد، که

همه می دانیم از دیگر کشورها در درجه ی اهمیت بالاتری بوده اند، پس چه شده که

از این خط اثری نیست جز این که آنها هم به خط پارسی باستان می نوشته و می

خواندند).

شاید بشود باز هم با دو قوم یزدی و اصفهانی مقایسه کرد.

و آنچه که لباس مادی و پارسی خوانده می شود در حقیقت دو لباس جدا از هر دو قوم

است.

یکی لباس سواری است که دامنی کوتاهتر دارد و لباس دیگر برای زمانی است که

خبری از سواری نیست (مگر حتما هر قوم یک لباس فقط باید داشته باشد) (!تازه

اروپاییان به این هم بسنده نمی کنند و بیان می دارند که هخامنشیان هم لباسشان را

از خوزی ها(ایلامی ها) وام گرفته اند!!!)

(آیا در لباس های ۳۰ سرزمین زیر فرمان روایی هخامنشیان که گاه کشور های نزدیک

به هم از لحاظ جغرافیایی، لباس های شبیه به هم دیده می شود، می شود گفت آنها

همه یک سرزمین اند یا از همدیگر وام گرفته اند؟؟؟ البته حتما در گذر زمان روی

فرهنگ هم و از جمله لباس تاثیر می گذارند ولی نه اینکه از هم وام گرفته باشند!!)

پس اینکه " فرنه که " لباس سواری به تن دارد که شاید به این چم است که بیشتر در

سفر بوده و باید به همه جا سر می زده، پس لباس سواری را برگزیده و یا دلیل دیگری

داشته که ما فعلا نمی دانیم .

و دلیل دیگر بر این ادعا نوشته ی روی مهر برنه که است.

ما می دانیم که باز به گفته ی همین اروپاییان دانشمند! واژه ی farnah فرنه یک

واژه ی مادی است! که البته آدم نمی داند به کدام ساز این افراد باید رقصید!!

اما دلایل من:

از فرنکه دو مهر برجا مانده که از سوی هالوک به نام های PFS 9 و PFS 16 نامیده

شده است.

از دو گل نوشته با شماره های PF2067-2068 می دانیم که فرنکه مهرش را گم

کرده (شماره ی ۹ را) و سپس مهر جدید را بکار گرفته است. (شماره ی ۱۶ را).

اما این دو مهر دارای نوشته ای آرامی!!! (منظور همان آریایی هخامنشی که داریوش

گفته است که در گفتاری کامل به آن خواهم پرداخت.) هستند که بسیار جالب اند.

در مهر نخست فقط نوشته شده " فرنه که " f-r-n-k : Farnaka و در مهر بعدی

نوشته شده است " مهر فرنه که پسر ارشامه " که می بینیم این نام آشناست.

بله " ارشامه " همان پدر بزرگ داریوش و پدر ویشتاسپ هخامنشی است پس فرنه که

عموی داریوش است.

(خوب حالا حتما این اروپاییان خواهند گفت که وی با این کار می خواسته جعل سند

کرده و برای خود شجرنامه بسازد و با این کار خود را به خاندان شاهی وابسته

کند)!!!!

اما می بینیم که نام ارشامه یک نام شناخته شده ی پارسی است در حالی که به گفته

ی این دانشمندان اروپایی فرنه که Farnah-ka یک نام مادی! است. که از اینجا اشتباه

عمدی اروپاییان مشخص می شود.

ضمنا همین اروپاییان این نام را farnaka خوانده اند!

این نام در گل نوشته های پارس به گونه ی par-na-ak-ka آمده است. درست است

که h در زبان خوزی نیامده ولی در برگردان آن با توجه به ریشه حتما باید باشد.

برای اینکه مطمئن بشید که farnah پارسی است به نام یکی از هفت تنان که داریوش

وی را صراحتا پارسی می خواند اشاره می کنم.

در بند های پایانی ستون چهارم سنگ نوشته ی بیستون این گونه نوشته شده : " این

مردان هواداران من بودند : ویندفرنا پسر وایسپارَ و"...

این نام نخست در پارسی باستان:

v-i-d-f-r-n-a : vidafarnā : vi(n)da-farnā(h)

همه "ن" n را اضافه می کنند ولی "ه" h را خیر.

ولی همین دانشمندان این واژه را farnah می نویسند! (آدم نمی دونه کدام حرفه شون

را گوش کنه!)

حالا بیا درستش کن نام شخصی که صراحتا گفته شده پارسی و نام پدرش هم پارسی

هست این دانشمندان می گویند مادی؟!!!

(ضمنا یکی از دلایلی که زبان مادی را از اوستایی هم جدا می کنند همین واژه است:

میگویند که : چون این واژه مادی را از طریق سنگ نوشته های پارسی باستان!!! و

کتیبه های آشوری می دانیم مادی است و از سویی برابر این واژه در اوستایی

xvarnah آمده است که البته v نوشته می شود ولی خوانده نمی شود مانند واژه ی

خواب و... پس این واژه در اوستایی xarnah خوانده می شه!!!).

(h در برابر اوستایی دلیلی در تلفظ صحیح farnah است.)

این نام در نگارش خوزی به گونه ی زیر می آید که خواندن نام " فرنه که " را از روی

نویسار خوزی تایید می کند.

v.mi-in-da-par-na : (m-v),(p-f) : Vinda-farna-h

در پایان می خواهم برگردان نهایی این مهر باستانی از دوران آغازین هخامنشی

(تاکنون فقط یک مهر از این دوران در دست بوده:مهر کورش انشان) و یا نخستین مهر

از تمدن ماد را به دوستان ایرانی و به همه ی ایران دوستان تقدیم کنم:

v.aanaka šak piraatiš.na

که برگردان خوزی آن:

v. Yānhaxā šak Farayādiš.na

و اگر این نام را به گونه سوم که درست می نماید بکار بریم:

v. Yānhaxā šak Paradayas.na

و اگر بخواهیم آن را به پارسی باستان برگردانیم:

Yānhaxā : Paradayasahya : puça

اگر دقت کنیم این نام در پارسی باستان نمی تواند بدون a پایانی خوانده شود پس

شاید واقعا نام این شخص paradayasa باشد.

من در برگردان پارسی باستان این گونه کردم.

نخستین بخش نام اول دقیق و مفهومی نیست.

دلیل این که واژه "ن" در بالا نوشته شده این است که در این موقعیت اگر این نام به

پارسی باستان نوشته شود آن "ن" نوشته نمی شود ولی خوانده می شود، مانند نام

چیرننخمه که "ن" در ویرایش پارسی باستان آن نوشته نمی شود ولی خوانده می

شود یا همان نام ویندفرنا که گفته شد.

نام نخست شاید ai(a)n-haxā : باشد.

(چون می خواستم این نوشته خیلی زود بدست دوستان برسد زمان زیادی برای

بررسی نام نخست نگذاشتم ولی اگر در خواندن این نام پیشرفتی حاصل شود و بتوانم

آن را درست بخوانم حتما خواهم نوشت).

و در پایان نوشته ی مهر به دو زبان و برگردان پارسی نو ان:

"یان هخا پسر پردیس"

v.Yānhaxā šak Paradayas.na

Yānhaxā : Paradayasahya : puça

یا:

"یان هخا پسر فری نیش"

v.Yānhaxā šak Faryatiš.na

Yānhaxā : Faryatišahya : puça

همچنین می خواستم خبر پس گرفتن ۲۴ شی هخامنشی را از قاچاقچیان به دوستان

اطلاع بدهم و بگویم که در بین این اشیا یک متن میخی به زبان پارسی باستان و در ۶

خط هم هست که روی صفحه ای طلایی نگاشته شده است و اگر چه فرتوری که از این

شی دارم بسیار بد است ولی کوشش خواهم کرد تا این متن را بخوانم و در دسترس

دوستان بگذارم.

بدبختانه این فرتور خوبی نیست ولی با این وجود ۴ واژه را در آن خوانده ام که : " من

.... مرد...پارس داریوش (شاه....)

واژه شاه شوربختانه از بین رفته است.

ولی هنوز نمی توان گفت که این نوشته از آن کدام شاه است :داریوش یا پسرش یا

داریوش دوم؟

از دوستان می خواهم که از دادن نظراتشان دریغ نفرمایند و موفقیت من را در

بازخوانی این لوح از ایزد توانا خواستار باشند.

چون تنها با بخشایش ایزدی این کار به سرانجام خواهد رسید.

(از ایران دوستان برای واژگان انیرانی بکار رفته در این نوشته پوزش می خواهم و

وعده ی باز نویسی این گفتار را می دهم.)

چون این گفتار برای نخستین بار از سوی نگارنده نوشته شده، بدون ذکر نام نویسنده و

سرچشمه ی این گفتار بایسته نیست از این نوشتار استفاده شود.

با سپاس بی کران از ایرانی های میهن